

سنجش و ارزیابی یک حدیث درباره قرآن

دکتر سید کاظم طباطبایی

دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

از آن جا که بیشتر حدیثهایی که به پیشوایان دین مبین اسلام نسبت داده‌اند، اخبار آحاد است و در میان این اخبار گاه حدیثهای ضعیف و بلکه ساختگی نیز به چشم می‌خورد، حدیث شناسان معیارها و قواعدی وضع کرده و به کمک آن معیارها به سنجش و پالایش روایات می‌پردازند. بخش چشمگیری از حدیثهایی که در دسترس مسلمانان است به قرآن کریم مربوط می‌شود. متأسفانه حدیث شناسان این حدیثها را کمتر از احادیث فقهی مورد نقد و سنجش قرار داده‌اند. یکی از این حدیثها روایتی است که در کتابهای حدیثی اهل سنت درباره «وجه اقتران سوره انفال و توبه» گزارش شده است. نگارنده در این مقاله به کمک معیارها و قواعد علمی به سنجش و ارزیابی این روایت می‌پردازد و سرانجام نتیجه می‌گیرد که این حدیث سخت ضعیف و بلکه بی‌پایه است و چنین حدیثی را درباره ترتیب قرآن نمی‌توان معتبر تلقی کرد.

کلیدواژه‌ها: اقتران (همنشینی) سوره انفال و توبه، بسمله، یزید فارسی.

درآمد

یکی از بایسته‌های پژوهشی در عرصه مطالعات قرآن شناختی نقد و بررسی و سنجش عیار حدیثهایی است که درباره قرآن کریم نقل و گزارش شده است. زیرا در میان احادیث، چه تفسیری و چه غیر تفسیری، روایت‌های مخدوش و ناصحیح بسیار است. متأسفانه اصولیان تنها در محدوده حدیثهای فقهی به نقد و سنجش

متن و اسناد حدیثها پرداخته و در مورد سایر احادیث، ابزار علمی خویش را فرو گذاشته و باروایتهای تفسیری همانند اخباریان رفتار کرده‌اند. احادیث فقهی از زمان شیخ صدوق (د. ۳۸۱ ق.) تا زمان آیه‌الله آقا حسین طباطبایی بروجردی (د. ۱۳۴۰ ش.) جمع‌آوری گردیده و براساس آن فقه استدلالی خوبی نوشته شده است. ولی این کارها نسبت به حدیثهای قرآنی عملی نشده است. روشن است که این کار در مورد قرآن نه اهمیتش کمتر از فقه است و نه آسانتر از آن؛ بلکه به تبخّر و آشنایی کامل به ابعاد معارف قرآنی نیاز دارد.^۱ یکی از این حدیثها که سنجش و ارزیابی آن می‌تواند به روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ قرآن کمک شایانی کند، روایتی است که در پاره‌ای از منابع حدیثی سنّیان درباره «سبب اقتران سوره انفال و براءت» نقل و گزارش شده است. از همین رو نگارنده در این مقاله به کمک ابزارهای علمی و روشهایی که در نقد حدیث نزد حدیث شناسان معمول و متداول است به داوری درباره این روایت می‌پردازد.

متن و ترجمه حدیث مورد نظر

در آغاز لازم است حدیث مورد نظر را از کتاب المَسْنَدِ اِثْرِ اِمَامِ اَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ (د. ۲۴۱ ق.) که در میان مجموعه‌های حدیثی سنّیان کهنترین کتابی است که این حدیث را گزارش کرده است، بیاورد و سپس آن را به فارسی گزارش کند. در کتاب پیشگفته نخستین حدیث از «مَسْنَدِ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ» چنین است:

حدثنا يحيى بن سعيد حدثنا سعيد حدثنا عوف حدثنا يزيد، يعني
 الفارسي، [قال عبد الله بن أحمد]: قال أبي أحمد بن حنبل: وحدثنا محمد بن
 جعفر حدثنا عوف عن يزيد قال: قال لنا ابنُ عباس: قلت لعثمان بن عفان: ما
 حملكم على أن عمّدتُم إلى الأنفال و هي من المتأني، وإلى براءة، و هي من

۱- سید مرتضی عسکری، «تحریف ناپذیری قرآن»: کیهان اندیشه، شماره ۲۸، بهمن و اسفند ۱۳۶۸ ش.

المئین، ففَرَنْتُمْ بَيْنَهُمَا وَلَمْ تَكْتُبُوا، قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ، بَيْنَهُمَا سَطْرًا: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَوَضَعْتُمُوهَا فِي السَّبْعِ الطَّوَالِ؟ مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذٰلِكَ؟ قَالَ عَثْمَانُ: اِنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَوَسَّلَمَ - كَانَ مِمَّا يَأْتِي عَلَيْهِ الزَّمَانُ يُنَزَّلُ عَلَيْهِ مِنَ السُّورِ ذَوَاتِ الْعَدَدِ وَكَانَ اِذَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ يَدْعُو بَعْضَ مَنْ يَكْتُبُ عِنْدَهُ، يَقُوْلُ: ضَعُوْا هٰذَا فِي السُّوْرَةِ الَّتِي يَذْكُرُ فِيْهَا كَذَا وَكَذَا، وَيُنَزَّلُ عَلَيْهِ الْاٰیَاتُ فَيَقُوْلُ: ضَعُوْا هٰذِهِ الْاٰیَاتِ فِي السُّوْرَةِ الَّتِي يُذَكِّرُ فِيْهَا كَذَا وَكَذَا، وَيُنَزَّلُ عَلَيْهِ الْاٰیَةُ فَيَقُوْلُ ضَعُوْا هٰذِهِ الْاٰیَةَ فِي السُّوْرَةِ الَّتِي يُذَكِّرُ فِيْهَا كَذَا وَكَذَا، وَكَانَتْ الْاَنْفَالُ مِنْ اَوَائِلِ مَا اُنْزِلَ بِالْمَدِيْنَةِ، وَبِرَاءَةٌ مِنْ اٰخِرِ الْقُرْآنِ، فَكَانَتْ قِصَّتْهَا شَبِيْهَةً بِقِصَّتِهَا، فَقُبِضَ رَسُوْلُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَوَسَّلَمَ - وَلَمْ يُبَيِّنْ لَنَا اَنَّهَا مِنْهَا، وَظَنَنْتُ اَنَّهَا مِنْهَا، فَمِنْ تَمَّ قَرَنْتُ بَيْنَهُمَا وَلَمْ اَكْتُبْ بَيْنَهُمَا سَطْرًا: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ: وَوَضَعْتُهَا فِي الطَّوَالِ!^۱

ترجمه حدیث بالا به تقریب چنین است:

«احمد گوید: یحیی بن سعید از سعید از عوف از یزید فارسی؛ و عبدالله پسر احمد گوید: پدرم احمد بن حنبل گفت: محمد بن جعفر از عوف از یزید برای ما روایت کرده اند که گفت: ابن عباس به ما گفت: به عثمان گفتم: چه چیز شما را واداشت که سوره های انفال و براءت را همنشین یکدیگر ساختید و میان آن دو جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» را نوشتید و آن دو را در میان هفت سوره بلند قرآن جای دادید؟ و حال آنکه انفال از سوره های «مثنی» و براءت از سوره های «مئین»^۲ است. چه عاملی شما را به این کار

۱- ابن حنبل، المسند، ۶ ج، الطبعة الاولى، المطبعة الميمنية، القاهرة ۱۳۱۳ ق، ج ۱، ص ۵۷.

۲- این اصطلاحات تعریف دقیق و روشنی که نزد همگان قابل قبول باشد ندارند. برابر عقیده مشهور «مئین» یا «مئین» سوره های را گویند که حدود صد آیه دارد. این سوره ها عبارتند از یونس، هود، یوسف، حجر، نحل، کهف، اسری، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء، صافات یا از سوره بنی اسرائیل تا هفت سوره.

و داشت؟ عثمان در پاسخ گفت: زمان بر رسول خدا (ص) می‌گذشت و سوره‌ها با شمار معینی از آیات بر او نازل می‌شد. هرگاه آیه یا آیاتی از قرآن بر او نازل می‌گشت، یکی از دبیران خویش را فرا می‌خواند و می‌فرمود: این آیه یا آیات را در آن سوره‌ای که فلان نشانیها را دارد بگذارید. انفال از نخستین سوره‌های مدنی و براءت از واپسین سوره‌های قرآن بود و داستان این یکی به آن دیگری شباهت داشت. پیامبر از دار دنیا رفت و این نکته را روشن نساخت که این بخشی از آن سوره است. اما من براءت را بخشی از انفال پنداشتم و از همین جا آن دو را همنشین یکدیگر ساخته و میان آن دو سوره، عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» را نوشته و [بنا به گفته ابن جعفر] آنها را میان [السبع] الطوال^۱ نهاده‌ام.

ردیابی این روایت در دیگر کتابهای حدیث

پس از این حنبلی برخی دیگر از محدثان بلند پایه اهل سنت حدیث مورد بحث را با اسناد خود در کتابهایشان آورده‌اند. نگارنده در این جا اسناد و زنجیره ناقلان این حدیث را نزد یک‌یک آن محدثان از نظر خوانندگان می‌گذراند و از نقل متن حدیث به خاطر اینکه جز اندکی اختلاف در عبارت، اختلاف دیگری ندارد چشم می‌پوشد.

«مثنی» نیز سوره‌هایی را گویند که پس از مئین قرار گرفته‌اند. برای آگاهی بیشتر نک: رامیار، تاریخ قرآن، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۵۹۴-۵۹۵.

۱- «السبع الطوال» در عرف قرآن پژوهان نام هفت سوره بلند قرآن است که شش سوره آن به ترتیب عبارتند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام و اعراف. در مورد هفتمین آنها اختلاف است. برخی را عقیده بر آن است که سوره هفتم این مجموعه یونس است و برخی دیگر انفال و براءت را مجموعاً یک سوره به حساب آورده، هفتمین آنها دانسته‌اند. از حدیث مورد بحث چنین بر می‌آید که پرسش کننده سوره هفتم این مجموعه را «یونس» فرض کرده‌است. نک: رامیار، همانجا.

۱- ابوداود سجستانی (د. ۲۷۵ ق.): حدیث مورد نظر را با دو اسناد به شرح زیر در کتاب خود آورده است:

(الف) عمرو بن عون از هشیم از عوف از یزید فارسی از ابن عباس...
 ب (زیاد بن ایوب از مروان بن معاویه از عوف اعرابی از یزید فارسی از ابن عباس...^۱

۲- ترمذی (د. ۲۷۹ ق.): محمد بن بشار از یحیی بن سعید و محمد بن جعفر و ابن ابی عدی و سهل بن یوسف و آنان از عوف بن ابی جمیله از یزید فارسی از ابن عباس^۲... ترمذی در پی نقل آن افزوده است: «این حدیث حسن^۳ است و برای آن جز طریق عوف از یزید فارسی از ابن عباس طریق دیگری سراغ نداریم».
 ۳- ابن ابی داود سجستانی (د. ۳۱۶ ق.): با سه اسناد این حدیث را نقل می‌کند. بدین شرح:

(الف) عبدالله از محمد بن بشار از یحیی بن سعید و محمد بن جعفر و ابن ابی عدی و سهل بن یوسف و آنان از عوف بن ابی جمیله از یزید فارسی از ابن عباس...
 ب (عبدالله از اسحاق بن منصور کوسج از نصر بن شمیل از عوف از یزید فارسی از ابن عباس....
 ج (عبدالله از زیاد بن ایوب از مروان بن معاویه از عوف اعرابی از یزید

۱- ابوداود، سنن، الطبعة الاولى، مكتبة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة: ۱۳۷۱ هـ.ق. / ۱۹۵۲ م، ج ۱، صص ۱۸۱-۱۸۲.

۲- ترمذی، سنن، تصحيح عبدالرحمن محمد عثمان، المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، ۱۳۸۷ هـ.ق. / ۱۹۶۷ م، ج ۴، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۳- برابر مشهورترین تعریفها حسن از نظر حدیث شناسان اهل سنت خبری است که سندش از رهگذر نقل راویانی عادل، ولی کم حافظه (خفیف الضبط)، به پیامبر (ص) یا صحابی یا تابعی پیوندد و از شدوذ و علت سالم باشد (صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، دمشق، ۱۳۷۹ هـ / ۱۹۵۹ م، ص ۱۵۷: عتر، منهج النقد فی علوم الحدیث، الطبعة الثالثة، دمشق، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م، ص ۲۶۴).

فارسی از ابن عباس...^۱

۴- حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ ق.): در دو جا از کتابش با دو اسناد متفاوت این حدیث را نقل می‌کند. بدین قرار:

(الف) ابوجعفر محمد بن صالح بن هانی از حسن بن فضل از هودة بن خلیفه از عوف بن ابی جمیله از یزید فارسی از ابن عباس... او به دنبال این حدیث اظهار می‌دارد: «این حدیث که بخاری و مسلم آن را در کتاب خویش نیاورده‌اند، بر طبق شروط آن دو صحیح است».^۲

(ب) ابوبکر احمد بن کامل قاضی از محمد بن سعد عوفی از روح بن عباده از عوف بن ابی جمیله از یزید فارسی از ابن عباس... حاکم در این جا نیز حدیث مزبور را «صحیح الاسناد» قلمداد می‌کند.^۳ و ذهبی (د. ۷۴۸ ق.) هم با نظر او موافقت می‌کند.^۴

۵- بیهقی (د. ۴۵۸ ق.): هم یکی دیگر از ناقلان این حدیث است. او چنین می‌نویسد: ابومحمد عبدالله بن یوسف اصفهانی از ابوسعید ابن الاعرابی از سعدان بن نصر از اسحاق ازرق از عوف از یزید فارسی از ابن عباس ما را خبر داد که...^۵

۶- سیوطی نیز در الدرالمثور ضمن تفسیر سوره توبه آن را نقل کرده و گفته است: ابن ابی شیبه، احمد، ابوداود، ترمذی، نسایی، ابن ابی داود، ابن منذر،

۱- ابن ابی داود، کتاب المصاحف، صححه الدكتور آثر جفری (ARTHUR JEFFERY)، الطبعة الاولى،

۱۳۵۵ هـ.ق. / ۱۹۳۶ م.، ص ۳۱-۳۲.

۲- «هذا صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه». نك: الحاکم النيسابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحین، حیدرآباد الدکن، ۱۳۴۱ هـ.ق.، الجزء الثاني، ص ۲۲۱.

۳- پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۳۰.

۴- الذهبی، شمس‌الدين، تلخیص المستدرک، حیدرآباد الدکن، ۱۳۴۱ هـ.ق. (طبع فی ذیل المستدرک)، الجزء الثاني، ص ۳۳۰.

۵- البيهقي، احمد بن الحسين، السنن الكبرى، الطبعة الاولى، حیدرآباد الدکن، ۱۳۴۶ هـ.ق.، الجزء الثاني،

نحاس، ابن حبان، ابوالشیخ، حاکم، ابن مردویه و بیهقی آن را در کتابهای خویش آورده‌اند.^۱

استناد عالمان و قرآن پژوهان به این حدیث

این حدیث همواره در پژوهشهای قرآن شناختی بویژه در بررسی تاریخ جمع و تدوین قرآن کریم و نیز در بحث از وحیانی بودن یا نبودن ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها مورد استناد دانشمندان قرآن پژوه بوده‌است. بطوری که گاه بر پایه آن رأیی را برنهاد و رأیی دیگر را فرو هشته‌اند. برای نمونه بیهقی این حدیث را در خلال بابی آورده که عنوانش چنین است: «باب الدلیل علی أنّ ما جمعتہ مصاحف الصحابة - رضی اللہ عنہم - کله قرآن و بسم اللہ الرحمن الرحیم فی فواتح السور سوی سورة براءة من جملته». وی از این حدیث نتیجه گرفته که «بسم اللہ الرحمن الرحیم» در آغاز همه سوره‌ها منهای سوره براءة پاره‌ای از قرآن است و چون این جمله از سوی خداوند نازل شده است آن را در آغاز سوره‌ها نوشته‌اند و با نزول آن می‌فهمیدند که نزول سوره‌ای پایان پذیرفته و نزول سوره‌ای دیگر آغاز شده‌است.^۲

سیوطی در یک جا این حدیث را در زمره نصوصی قلمداد می‌کند که نشان می‌دهد ترتیب آیه‌ها توقیفی (وحیانی) است^۳ و در چند جای دیگر با استناد به دلایلی از جمله همین حدیث ترتیب جملگی سوره‌ها را بجز انفال و براءة و وحیانی می‌داند و بر این باور پا می‌فشارد.^۴

بر عکس سیوطی یکی از قرآن پژوهان امامی معاصر با تکیه بر همین حدیث

۱- السیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، دارالمعرفة، بیروت، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲- البیهقی، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۰-۴۲.

۳- السیوطی، جلال‌الدین، الاتقان، تقدیم و تعلیق الدكتور مصطفی دیب النیغ، الطبعة الاولى، دار ابن کثیر، دمشق - بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق. / ۱۹۸۷ م. ج ۱، ص ۱۹۰.

۴- همو، تناسق الدررفی تناسب السور، تحقیق عبداللہ محمد الدرویش، الطبعة الثانية، بیروت ۱۴۰۸ هـ. ق. / ۱۹۸۷ م.، ص ۳۲، ص ۷۳-۷۴؛ همو، الاتقان، با همان مشخصات، ج ۱، ص ۱۹۶، ۱۹۸.

ترتیب سوره‌ها را کاری سلیقه‌ای و اجتهادی معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «در مصحفهای صحابه، سوره یونس در زمره هفت سوره بزرگ به شمار می‌آمد و هفتمین یا هشتمین این سوره‌ها بود. اما عثمان به عمد سوره انفال و سوره براءت را به عنوان یک سوره در مرتبه هفتم از سوره‌های بزرگ و طویل قرار داد و سوره یونس را در شمار سوره‌های مئین در آورد و محل آن را تغییر داد. ابن عباس به این عمل عثمان اعتراض کرد و گفت: «...». آنگاه با نقل این حدیث نتیجه می‌گیرد که «این بر اجتهاد صحابه در ترتیب مصحف دلالت دارد»^۱.

کسانی هم که در موضوع اجتهادی یا وحیانی بودن نظم سوره‌ها به تفصیل قایل شده و گفته‌اند «ترتیب پاره‌ای از سوره‌ها اجتهادی و ترتیب بخش چشمگیری از آن و وحیانی است» به همین حدیث مورد بحث تکیه کرده‌اند. ابن عطیه اندلسی (د. ۵۴۲ ق.)، بدرالدین زرکشی (د. ۷۹۴ ق.) و ابو جعفر الزبیر (د. ۸۰۷ ق.) از زمره این کسان هستند.^۲

سنجش و ارزیابی حدیث مورد بحث

به نظر می‌رسد آنان که به این حدیث استناد جسته‌اند درباره اصالت یا عدم اصالت و یا صحت و سقم آن نیندیشیده و یا کمتر اندیشیده‌اند. زیرا همچنان که در سطور آینده روشن خواهد شد - درباره ارزش و اعتبار این روایت که می‌توان آن را حدیثی «مفرد»^۳ یا «غریب»^۴ تلقی کرد جای شک و تردید بسیار هست.

۱- معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، الجزء الاول، ص ۳۰۳؛ همو، تاریخ قرآن، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۱۱۳.

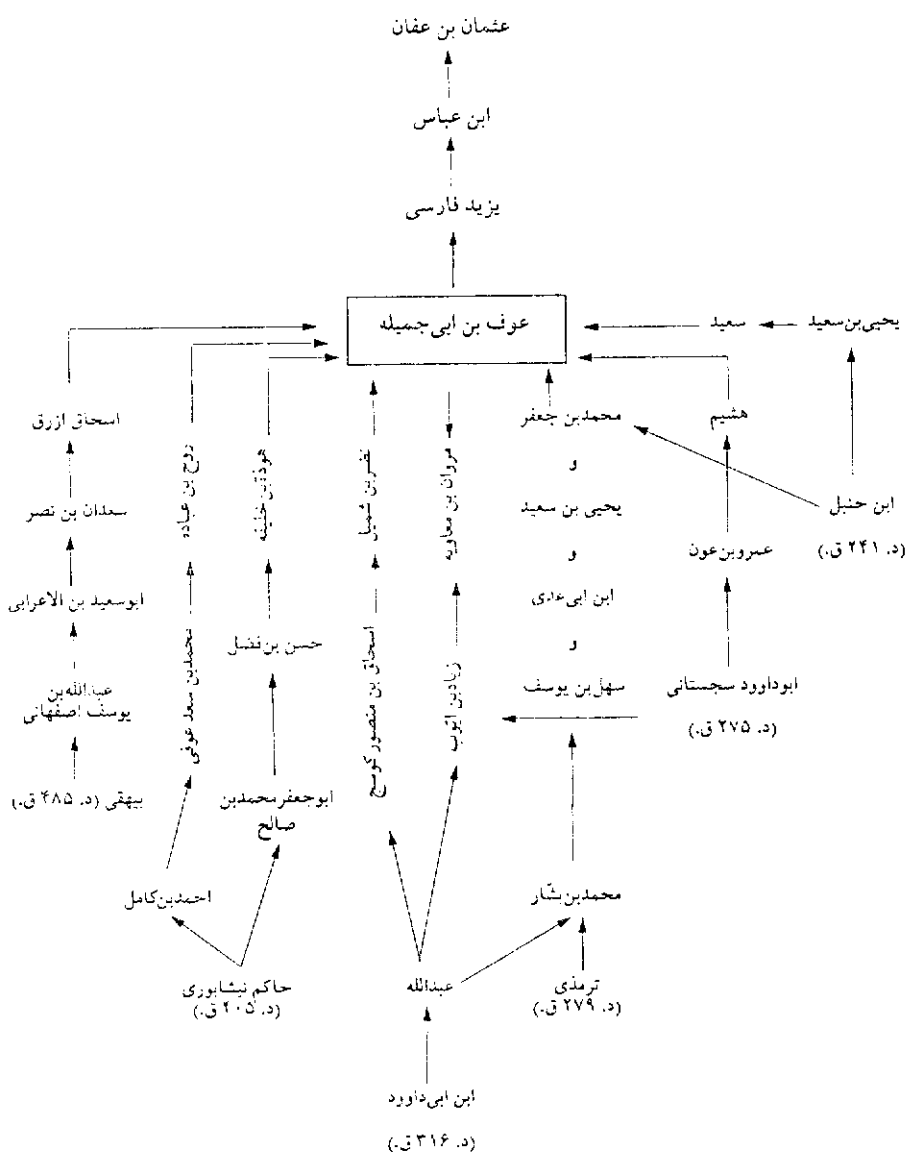
۲- انیسوی، الاتقان، با همان مشخصات، ج ۱، ص ۱۹۶؛ صبحی الصالح، مباحث فی علوم القرآن، الطبعة الخامسة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۶۸ م. ص ۷۱-۷۲.

۳- حدیث «مفرد» یا «فرد» روایتی است که یک تن یا چندین مشخص از یک شهر معین مانند کوفه یا بصره به تنهایی آن را نقل کرده باشند و هیچ کس دیگر آن حدیث را روایت نکرده باشد و این معنا با حدیث «غریب المتن و الاسناد» مطابقت دارد. نک: الشهد الثانی، زین الدین العاملی، الدراية، المجمع العلمی

توضیح اینکه اگر اسناد این حدیث را در طرق مختلف بررسی کنیم و با یکدیگر بسنجیم، خواهیم دید که تمام راهها به «عوف بن ابی جمیل اعرابی» ختم می‌شود و عوف هم به نوبه خود از «یزید فارسی» و یزید نیز آن را از صحابی نامدار ابن عباس که در قرآن‌شناسی مقام برجسته‌ای دارد، گزارش می‌کند. بنابراین می‌توان گفت اسناد این حدیث در تمام طرق بر محور دوتن می‌چرخد. یکی عوف بن ابی جمیل و دیگری یزید فارسی. نمودار زیر این نتیجه را بخوبی نشان می‌دهد.

الاسلامی، تهران، ص ۱۳؛ نورالدین عتر، همان کتاب، ص ۴۰۰.

۴- «غریب» در لغت به معنای کسی است که یگانه و تنها یا دور از خویشاوندانش باشد و در نزد محدثان حدیثی است که جز با یک متن و یک سند روایت نشده باشد (عتر، همان کتاب، ص ۳۹۶-۳۹۷) یا حدیثی است که یک راوی به تنهایی آن را روایت کرده باشد (شهید ثانی، همان‌جا).



تمودار اسنادها و طرق نقل حدیث مورد بحث

بنابراین لازم است شخصیت این دو تن را از نظر رجال شناسان بررسی کنیم. در این جا سزاوار است یادآوری شود که رجال شناسان امامی از این دو تن نامی به میان نیاورده‌اند^۱ و این نشان می‌دهد که در کتابهای روایی شیعه از طریق این دو تن حدیثی نقل نشده است.

۱- عوف بن ابی جمیله اعرابی: ابو سَهْل عَوْف بن ابی جمیله عَبْدی هَجْری بصری معروف به اعرابی از موالی قبیله «طَیِّ» بوده است.^۲ بنا بر طبقه بندی ابن حجر عوف از راویان طبقه ششم^۳ می‌باشد که در سال ۱۴۶^۴ یا ۱۴۷^۵ در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رفته است. وی از حسن بصری، یزید فارسی و ابی‌العالیه روایت می‌کند و محدثان نامداری چون شعبه بن حجاج، سفیان ثوری، ابن مبارک، ابن عُمَیْه، نَصْر بن شَمیل و ... از او حدیث نقل کرده‌اند. اغلب رجال شناسان اهل سنت او را ستوده‌اند. از جمله ابن حنبل بنا به گزارش پسرش عبدالله اورائقه و صالح الحدیث شمرده است. یحیی بن معین وی را ثقه خوانده است. ابوحاتم او را راستگو (صدوق) و درستکار معرفی می‌کند. نسایی وی را ثقه و ثبت دانسته و ابن سعد می‌نویسد: او ثقه و پرروایت بود. برخی هم او را «عوف صدوق» خوانده‌اند. ابن حبان بُستی نیز عوف را در ردیف «ثقات» نام برده است. مسلم که در مقدمه صحیح خود به مناسبتی میان عوف و برخی از اقراش مقایسه‌ای برقرار ساخته،

۱- خویی، آیه‌الله سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ذیل مدخلهای عوف و یزید.

۲- ابن سعد، الطبقات، دارصادر، بیروت، ج ۷، ص ۲۵۸.

۳- یعنی طبقه‌ای که با تابعان کم سن و سال معاصر بوده، ولی هیچ یک از صحابه رانندیده‌اند. درباره طبقه بندی ابن حجر نک: تقریب التهذیب، حقه عبدالوهاب عبداللطیف، المدینه المنوره، ۱۳۸۰ هـ.ق.، ج ۱، ص ۵-۶.

۴- ابن سعد، همان جا؛ بخاری، تاریخ الکبیر، الطبعة الاولى، حیدرآباد، القسم الاول من الجزء الرابع، ص ۵۸.

۵- الذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی، مصر ۱۳۸۲ هـ.ق. / ۱۹۶۳ م، ج ۳، ص ۳۰۵. زیر شماره ۶۵۳۰.

نتیجه گرفته است که هر چند وی از راستی و امانت دور نیست، ولی میان او و اقرائش در کمال فضل و صحّت نقل فاصله بسیار است!

در برابر اینان که عوف را ستوده و توثیق کرده اند، کسانی هم هستند که بر او خرده گرفته اند. از جمله برخی به منقولات او به دیده تردید نگریسته و گفته اند: «او از حسن [بصری] چیزهایی نقل می کند که هیچ کس دیگر آنها را نقل نکرده است». یکی از کسانی که بر او عیب می گیرند، ابن مبارک است. او عوف را بدعت گذار، قدری و شیعی می خواند و بر جعفر بن سلیمان خرده می گیرد که چرا همنشینی با ابن عون، ایوب و یونس را رها کرده و همنشینی با عوف را برگزیده است. بُنّدار (د. ۲۵۲ ق.) هم که خود حدیث عوف را برای برخی می خوانده به آنان گفته است: عوف قدری، رافضی و شیطان بود.^۱

خلاصه آنکه عوف «فردی ثقه است که او را به قدر و تشیع متهم ساخته اند».^۲ اگر در نظر آوریم که اهل سنت آن دسته از تابعان و اتباع آنان را که با اندیشه سیاسی، کلامی و مذهبی حاکم صددرصد هماهنگ و همراه نبوده اند، غالباً به تشیع یا قدر و امثال اینها متهم می ساخته و آنان را تضعیف می کرده اند، آنگاه نتیجه خواهیم گرفت که قدری بودن و گرایش به تشیع نه تنها صفتی نکوهیده نیست؛ بلکه برای دارنده آن فضیلتی را هم اثبات می کند. نتیجه اینکه در ارزیابی اسناد حدیث مورد بحث از نقطه نظر شخصیت عوف مشکلی به نظر نمی رسد.

۲- یزید فارسی: در این جا از باب مقدمه باید دانست که راویان حدیث از

نظر شناخته بودن یا نبودن به دو گروه تقسیم می شوند:

الف - کسانی که اوصاف آنان شناخته است. این گروه خود دو دسته می شوند: دسته اول - مُعَدَّل (تعديل شدگان). دسته دوم - مجروح (خرده گرفته شدگان).

۱- ابن حجر همه این گزارشها را یکجا فراهم آورده است. نک: تهذیب التهذیب، تحقیق صدقی جمیل العطار، الطبعة الاولى، دارالفکر، ۱۴۱۵ ه.ق. / ۱۹۹۵ م.، الجزء السادس، ص ۲۷۹-۲۸۰.

۲- ابن حجر، تقریب التهذیب، با همان مشخصات، ج ۲، ص ۸۹.

ب - کسانی که اوصاف آنان ناشناخته است. چنین راوی را «مجهول» گویند. روایان مجهول خود دو دسته هستند: دسته اول - مجهول العین. دسته دوم - مجهول الحال یا مستور.

بنا به گفته خطیب بغدادی «مجهول العین از دیدگاه محدثان کسی است که خود به طلب دانش حدیث شهرت نیافته و دانشمندان هم او را به این خصوصیت معرفی نکرده‌اند و حدیث او نیز جز از طریق یک راوی شناخته نشده است».^۱ روشن است که حدیث شناسان روایت مجهول العین را نمی‌پذیرند. مجهول العین بودن راوی هنگامی از میان می‌رود که بینیم دوتن یا بیشتر از کسانی که به دانش نام‌آور هستند، از او حدیث روایت کرده‌اند. البته تنها روایت آن دو تن موجب اثبات حکم عدالت برای آن فرد نمی‌شود؛ بلکه باعث می‌شود او را در زمره روایان مجهول الحال یا مستور به شمار آورند. روایت مجهول الحال را نیز نه می‌پذیرند و نه رد می‌کنند؛ بلکه پذیرش آن به روشن شدن اوصاف راوی موکول می‌گردد.^۲

پس از این مقدمه باید گفت این یزید فارسی فردی «مجهول العین» یا دست کم «مجهول الحال» است. زیرا رجال شناسان از دو نام یاد می‌کنند. یکی یزید بن هرمز. دیگری یزید فارسی. آنان با یکدیگر اختلاف دارند که «آیا یزید فارسی همان یزید بن هرمز است یا خیر؟».

ابن سعد یک بار در ضمن طبقه دوم از تابعان ساکن بصره از یزید بن هرمز فارسی یاد می‌کند و می‌نویسد: او از موالی خاندان ابی ذباب از قبیله دؤس و در واقعه «حرّه» فرمانده موالی بود^۳ و «اگر خدا بخواهد ثقه بود (و کان ثقه ان شاء الله)».^۴

۱- به نقل از: عتر. منهج النقد، با همان مشخصات، ص ۸۹.

۲- پیشین، صص ۸۸-۹۱.

۳- مقایسه کنید: البخاری، التاريخ الكبير، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص ۳۶۷. یادآوری می‌شود که قیام مردم مدینه بر ضد بنی امیه و سرکوبی آن قیام به دست مسلم بن عقبه که به واقعه حرّه معروف است در سال ۶۲ هجری (یعقوبی، تاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آبتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۸۹/۲-۱۹۰) یا در ذوالحجه سال ۶۳ (الطبری، تاریخ، تحقیق محمد ابرافضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۹۴)

همو بار دیگر در ردیف طبقه دوم از تابعان اهل مدینه و در زمره موالی و با عنوان «یزید بن هرمز» از او یاد می‌کند و افزون بر آن اطلاعات می‌نویسد: «او پس از واقعه حرّه مرد. پسرش عبدالله بن یزید بن هرمز از فقیهان مدینه به شمار می‌آید. یزید ثقه و کم روایت بود».^۵ بخاری می‌نویسد: «یزید بن هرمز مدنی از موالی بنی لیث است و از ابی هریره روایت می‌کند. علی بن مدینی از زبان عبدالرحمن بن مهدی به من گفت که یزید فارسی همان ابن هرمز است. او (علی بن مدینی) گفت: سخن ابن مهدی را با یحیی بن سعید قَطَّان در میان نهادم. ولی یحیی او را نشناخته و گفت: گویا با فرمانروایان [ستم پیشه] همراه بوده است». بخاری در ادامه از یزید فارسی با عنوان «کاتب عبیدالله بن زیاد» یاد می‌کند.^۶ همو در اثر دیگرش از یزید فارسی در ردیف «ضعفا» نام برده است.^۷ ابن حجر عسقلانی که در رجال شناسی دانشمندی تیزبین و نقّاد است، یزید فارسی را کسی جز یزید بن هرمز دانسته و در شرح حال «یزید بن هرمز» پس از آنکه نظر ابن سعد، ابن معین، ابوزرعه، زهری و دیگران را در توثیق او نقل می‌کند، می‌نویسد: «ابن ابی حاتم گوید: رجال شناسان اختلاف کرده‌اند که آیا او همان یزید فارسی است یا فردی جز اوست؟ [عبدالرحمن] بن مهدی و احمد [بن حنبل] گویند: یزید فارسی همان پسر هرمز است و یحیی بن سعید قَطَّان منکر آن است که آن دو یکی باشند. من از پدرم [ابوحاتم رازی] شنیدم که می‌گفت: این یزید بن هرمز، یزید فارسی نیست. او شخص دیگری است. ابن هرمز که پدر عبدالله بن یزید بن هرمز است از ایرانی تبارانی بود که با ابوهریره همنشینی داشته‌اند و حدیث او را می‌توان پذیرفت».^۸ ابن حجر از آن جهت که این

رخ داده است.

۴- ابن سعد، الطبقات، همان چاپ، ج ۷، ص ۲۲۰.

۵- پیشین، ج ۵، ص ۲۸۴.

۶- البخاری، التاريخ الكبير، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص ۳۶۷.

۷- همو، الضعفاء الصغير، طبعه الهند، ۱۳۲۵ هـ.ق، ص ۳۷.

۸- ابن حجر، تهذيب التهذيب، همان چاپ، ج ۹، ص ۳۸۴.

دو نام را متعلق به دو فرد جداگانه می‌داند، در جای دیگری از کتاب خود برای یزید فارسی مداخلی می‌گشاید و در بیان حال او بروشنی می‌گوید این یزید غیر از یزید بن هرمز است و در ادامه نظر یحیی بن سعید قطّان را - که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت - نقل می‌کند. بنابه نقل ابن حجر ابوحاتم رازی یزید فارسی را به گونه‌ای رقیق و کم‌رنگ می‌ستاید و در تعدیل او می‌گوید: «لابأس به»^۱. یعنی به ظاهر فردی ضعیف نیست.

افزون بر آنچه از زبان رجال شناسان درباره یزید فارسی گفته شد، ابن ابی داوود سجستانی درباره مصاحف عثمانی حکایتی را از زبان یزید فارسی نقل می‌کند که تا اندازه‌ای می‌تواند رهگشا باشد. بنابه گزارش ابن ابی داوود یزید فارسی می‌گوید: عبیدالله بن زیاد دستور داد که حرف الف را وارد قرآن کنند و بدین ترتیب دوهزار حرف وارد قرآن شد. تا آن هنگام به جای «قالوا»، «قلو» و در عوض «کانوا»، «کنو» می‌نوشتند و نیز «قل و کن»، «قال و کان» هم خوانده می‌شد. ابن ابی داوود می‌گوید: چون نوبت حکومت به حجّاج رسید این کار عبیدالله را به او بازگفتند و او یزید فارسی را خواست. یزید فارسی می‌گوید: در آغاز سخت ترسیدم و شک نداشتم که کشته خواهم شد. ولی چون یزید توضیح داد، حجّاج قانع شد و از او در گذشت.^۲

با توجه به حادثه‌ای که ابن ابی داوود گزارش کرده است، رأی یحیی بن سعید قطّان، ابوحاتم رازی و ابن حجر که یزید فارسی را غیر از یزید بن هرمز می‌دانند، بر رأی آنان که به اتحاد این دو قایل هستند، ارجح می‌نماید. زیرا بنا به گزارش ابن سعد، یزید بن هرمز پس از واقعه حرّه مرده است و واقعه حرّه نیز - چنانکه پیش از این هم گفته شد - در سال ۳۶۲ یا ذوالحجّه سال ۶۳ هجری^۴ رخ داده است. در

۱- پیشین: ج ۹، ص ۳۸۹.

۲- ابن ابی‌داود، المصاحف، همان چاپ، ص ۱۱۷.

۳- یعقوبی، تاریخ، با همان مشخصات، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۴- الطبری، تاریخ، با همان مشخصات، ج ۵، ص ۴۹۴؛ فیاض، علی‌اکبر، تاریخ اسلام، دانشگاه تهران،

حالی که یزید فارسی سالها پس از آن واقعه زنده بوده و حجاج بن یوسف ثقفی (۴۰-۹۵ هـ / ۶۶۰-۷۱۴ م.) را در روزگار امارتش بر عراق درک کرده است. چه آنکه می دانیم حجاج پس از آنکه شورش عبدالله بن زبیر را در سال ۷۳ هجری سرکوب کرد و او را کشت، در چشم عبدالملک بن مروان بزرگ و ارجمند جلوه کرد و در نتیجه عبدالملک او را به امارت عراق (بصره و کوفه) گماشت.^۱ در نتیجه این رخداد و دیدار یزید با حجاج دست کم ده سال پس از واقعه حزه بوده است.

از سوی دیگر - همچنان که در سطور بالا از زبان راوی شناسان گفته آمد - یزید بن هرمز در قیام مردم مدینه بر صد امویان فرمانده موالی بوده است.^۲ ولی یزید فارسی در دستگاه عبیدالله بن زیاد (د. ۶۷ هـ.ق. / ۶۸۶ م.) عامل امویان در عراق سمت دبیری داشته است.^۳ اگر تصور کنیم که این نامها هر دو مربوط به یک تن است، ظاهراً این دو رفتار با هم نمی سازد. مگر آنکه بگوییم یزید در آغاز در بصره می زیسته و پیش عبیدالله به کار دبیری سرگرم بوده است. ولی بعدها از او و امویان کناره گرفته و به مدینه کوچیده و در قیام مردم مدینه بر ضد امویان مشارکت ورزیده است.

فرجام سخن

پس می توان نتیجه گرفت که این یزید فارسی که دبیر ابن زیاد و به احتمال بسیار شخصی غیر یزید بن هرمز بوده است، از نظر رجال شناسان محدثی ضعیف یا در خوشبینانه ترین حالت شخصی «مجهول الحال» می باشد. بنابراین چنین حدیثی که او به تنهایی آن را گزارش کرده از او پذیرفته

۱۳۶۷ هـ.ش، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۱- یعقوبی، تاریخ، با همان مشخصات، ج ۲، ص ۲۲۳؛ فیاض، همان کتاب، ص ۱۸۶.

۲- ابن سعد، الطبقات، ج ۵، ص ۲۸۴؛ ج ۷، ص ۲۲۰؛ البخاری، التاريخ الكبير، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص ۳۶۷؛ ابن حجر، تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۳۸۴.

۳- البخاری، همانجا؛ ابن حجر، همان کتاب، ج ۹، ص ۳۸۹.

نمی‌شود. حدیثی که در شناخت سوره‌های قرآن و در اثبات «بسمله» در سرآغاز سوره‌ها تردید ایجاد می‌کند و وانمود می‌نماید که گویا عثمان بر پایه رأی خویش هر جا خواست آن را می‌نگارد و هر جا نخواست آن را نمی‌نویسد. قرآنی که از رهگذر قراءت و سماع و نوشتن در مصاحف با تواتر قطعی از نسلی به نسل بعد رسیده است. از همین رو اگر بر طبق قواعد نقد و سنجش حدیث که همه پیشگامان این دانش آن را قبول دارند، گفته شود این حدیث بی‌پایه است، سخن گزاف نخواهد بود.

در صورتی که حدیثی با دلالت قطعی قرآن، یا سنت متواتر و مجمع علیه یا حکم بدیهی عقل منافات داشته باشد یا آن حدیث در بردارنده مطلبی باشد که حس یا واقعیت تاریخی آن را دفع کند، حدیث شناسان آن حدیث را بر ساخته و بی‌پایه می‌دانند.^۱ خطیب بغدادی در این باره گوید:

«هرگاه خبر واحد با حکم عقل یا حکم ثابت و محکم قرآن یا با سنت قطعی و یا با هرکاری که در حکم سنت است و بالاخره با هر دلیل قطعی ناهماهنگ باشد، آن خبر شایسته پذیرش نخواهد بود».^۲

بسیار دیده می‌شود که حدیث شناسان راوی را به خاطر منفرد بودنش در نقل یک حدیث «منکر» که با ضرورت دینی یا با روایات مشهور مخالفت دارد، تضعیف می‌کنند. در این جا نیز سزاوار است این یزید فارسی را به خاطر اینکه در نقل این حدیث منفرد است ضعیف قلمداد کنیم. همچنان که بخاری هم او را در ردیف ضعیفا نام برده و از زبان یحیی بن سعید قطان او را همراه و همگام با فرمانروایان ستم پیشه قلمداد کرده بود.

گفتنی است که ابن کثیر دمشقی هم در تفسیر خود و هم در کتاب فضایل القرآن این

۱- انیسوی، تدریب الراوی، تحقیق عبدالرؤف عبداللطیف، القا، ۱۳۸۵ هـ.ق.، ج ۱، ص ۲۷۶؛ ابن حجر، نزہة النظر، کلکتہ، ۱۸۶۲ م، ص ۳۱؛ نورالدین عتر، منهج النقد، همان چاپ، ص ۳۱۴؛ مدیر شانه‌چی، علم الحدیث، چاپ سوم، قم ۱۳۶۲ هـ.ش.، ص ۱۰۸-۱۱۰، ص ۴۳۲.

۲- الکفایة، حیدرآباد الدکن، ۱۳۵۷ هـ.ق.، ص ۴۳۲.

حدیث را نقل کرده و رشید رضا در هر دو مورد تعلیقه‌ای نگاشته و حدیث مزبور را به نقد کشانده است. او در مورد نخست می‌نویسد:

«روایتی که وی (یزید فارسی) در نقل آن یگه و تنها باشد، درباره ترتیب قرآن معتبر تلقی نمی‌گردد. زیرا درباره ترتیب قرآن جز حدیث متواتر مطلوب نیست»^۱ و در مورد دوم نیز چنین نظر می‌دهد: «در ترتیب قرآن متواتر نمی‌توان به حدیث یک چنین کسی که در نقل روایت یگه و تنهاست، استناد جست».^۲

افزون بر منافات این حدیث با تواتر قطعی قرآن، نکته دیگری نیز شایسته طرح است و آن نکته این که یکی از نشانه‌های بی‌پایه بودن یک حدیث آن است که از کاری مهم خبر دهد که انگیزه بسیار بر نقل آن در حضور جمع وجود داشته باشد. آنگاه از میان آن جمع تنها یک تن آن را نقل کرده باشد.^۳ اینک باید پرسید: با آنکه از همان زمان تهیه و تدوین مصاحف عثمانی نبودن بسمله در آغاز سوره توبه پرسشهایی را برانگیخته است، چرا این پرسش ابن عباس و پاسخ عثمان را تنها یک تن و آن هم یزید فارسی گزارش می‌کند؟ چرا شاگردان و پیروان مکتب تفسیری ابن عباس و گزارشگران آرای او مانند سعید بن جبیر، مجاهد، عکرمه، طاووس یمانی و عطاء بن ابی‌رباع این حدیث را از زبان استاد خویش نقل نکرده‌اند؟

حاصل سخن آنکه «حسن» شمردن این روایت از سوی ترمذی و «صحیح» دانستن حاکم نیشابوری و همراهی ذهبی با نظر وی، ارزش و اعتباری ندارد؛ بلکه ارزش و اعتبار از آن حجّت و دلیل است.

در پایان لازم می‌بیند این نکته را بیفزاید که درباره نبودن «بسمله» در آغاز سوره توبه بسیاری را عقیده بر این است که چون این سوره «شامل براءت خداوند و پیامبر(ص) از مشرکان با قاطعیت هر چه تمامتر بوده است، لذا به عنوان براءت استهلال یعنی آغاز نیرومند و حاکی از پیام متن، «بسم الله الرحمن الرحيم» را

۱- ابن کثیر، تفسیر، طبعه المنار، ج ۴، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲- همو، فضایل القرآن، دارالاندلس، بیروت، ص ۲۱.

۳- عتر، منهج النقد، ص ۳۱۵.

نیاورده است».^۱ این عقیده مبتنی بر حدیثی است که به امیرمؤمنان علی (ع) نسبت می دهند. گویند علی (ع) فرموده است: «بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز سوره براءت نیامده است. زیرا بسم الله الرحمن الرحيم برای امان و رحمت است و سوره براءت با شمشیر نازل شده است».^۲

۱- خزّمشاهی، بهاء الدین، قرآن شناخت، چاپ دوم، طرح نو، تهران ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۱۲۱.

۲- الطبرسی، الفضل بن الحسن، مجمع البیان، الطبعة الثانية، بیروت ۱۴۰۸ ه.ق/ ۱۹۸۸ م.، الجزء الخامس، ص ۴؛ الحاکم النیسابوری، المستدرک، با همان مشخصات، ج ۲، ص ۳۳۰.

كتاب شناسی

- ابن ابی داود، عبدالله بن سلیمان بن الأشعث السجستانی: کتاب المصاحف، صححه الدكتور آثر جفری (ARTHUR JEFFERY)، الطبعة الاولى، ١٣٥٥ هـ.ق. / ١٩٣٦ م.
- ابن حجر العسقلانی، شهاب الدين احمد بن علي: تقريب التهذيب، حققه عبدالوهاب عبداللطيف، ٢ ج، المكتبة العلمية، المدينة المنورة، ١٣٨٠ هـ.ق.
- _____: تهذيب التهذيب، ضبط و مراجعة صدقي جميل العطار، الطبعة الاولى، دارالفكر للطباعة والنشر، ١٤١٥ هـ.ق. / ١٩٩٥ م.
- _____: نزهة النظر فى توضيح نخبة الفكر، صححه كيتان وليم ناسوليس الايرلندى و المولى عبدالحق و المولى غلام قادر، كلكته، ١٨٦٢ م.
- ابن حنبل، احمد بن محمد الشيبانى: المسند، ٦ ج، الطبعة الاولى، المطبعة الميمنية، مصر ١٣١٣ هـ.ق.
- ابن سعد، محمد بن سعد كاتب الواقدي: الطبقات الكبرى، تحقيق احسان عباس، دار صادر، بيروت، بي تا.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر الدمشقي: تفسير، طبعة المنار.
- _____: فضائل القرآن، دارالاندلس، بيروت، ١٣٨٥ هـ.ق. / ١٩٦٦ م.
- ابوداود سليمان بن الاشعث بن اسحاق الازدى السجستاني: سنن، عليه تعليقات احمد سعد على، الطبعة الاولى، مكتبة مصطفى البايى الحلبي، القاهرة، ١٣٧١ هـ.ق. / ١٩٥٢ م.
- البخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل: التاريخ الكبير، ٤ ج، الطبعة الاولى، دايرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، بلا تاريخ.
- _____: الضعفاء الصغير، طبعة الهند، ١٣٢٥ هـ.ق.
- البيهقي، ابوبكر احمد بن الحسين بن علي (م. ٤٥٨ هـ.ق.): السنن الكبرى، الطبعة الاولى، حيدرآباد الدكن، ١٣٤٦ هـ.ق.
- الترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سؤزه (م. ٢٧٩ هـ.ق.): سنن، صححه عبدالرحمن محمد عثمان، المكتبة السلفية، المدينة المنورة، ١٣٨٧ هـ.ق. / ١٩٦٧ م.

- الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (م ۴۰۵ هـ.ق): المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد الدکن ۱۳۴۱ هـ.ق.
- خزّمشاهی، بهاء الدین: قرآن شناخت؛ مباحثی در فرهنگ آفرینی قرآن، چاپ دوم، طرح نو، تهران ۱۳۷۵ هـ.ش.
- الخطیب البغدادی، ابوبکر احمد بن علی: الکفایة فی علم الروایة، دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد الدکن، ۱۳۵۷ هـ.ق.
- الخوی، آیة الله السید ابوالقاسم الموسوی: معجم رجال الحدیث، الطبعة الثالثة، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق./ ۱۹۸۳ م.
- الذهبي، ابو عبدالله محمد بن احمد: تلخیص المستدرک، حیدرآباد الدکن (طبع فی ذیل المستدرک)، ۱۳۴۱ هـ.ق.
- _____: میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالفکر للطباعة والنشر، مصر، ۱۳۸۲ هـ.ق./ ۱۹۶۳ م.
- رامیار، محمود: تاریخ قرآن، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ هـ.ش.
- السیوطی، جلال الدین: الاتقان فی علوم القرآن، تقدیم و تعلیق مصطفی دیب البغا، الطبعة الاولى، دار ابن کثیر، دمشق - بیروت، ۱۴۰۷ هـ.ق./ ۱۹۸۷ م.
- _____: تدرب الراوی فی شرح تقریب النواوی، حَقَّقَهُ عبد الوهَّاب عبد اللطیف، ۲ ج، الطبعة الثانية، دارالکتب الحدیثه، القاہرہ، ۱۳۸۵ هـ.ق./ ۱۹۶۶ م.
- _____: تناسق الدررفی تناسب السور، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، الطبعة الثانية، عالم الکتب، بیرون ۱۴۰۸ هـ.ق./ ۱۹۸۷ م.
- _____: الدرالمشور فی التفسیر بالمأثور، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت.
- الشهيد الثاني، زين الدين بن علي العاملي: الدراية، المجمع العلمي الاسلامي، تهران.
- صالح، صبحی: علوم الحدیث و مصطلحه، ۱ ج، دمشق، ۱۳۷۹ هـ.ق./ ۱۹۵۹ م.
- _____: مباحث فی علوم القرآن، الطبعة الخامسة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۶۸ م.
- الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن: مجمع البیان، تصحیح هاشم الرسولی المحلاتی و فضل الله الیزدی الطباطبایی، الطبعة الثانية، دارالمعرفة، بیروت ۱۴۰۸ هـ.ق./ ۱۹۸۸ م.

- الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر: تاریخ الرسل والملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۱ م.
- عتر، نورالدین: منهج النقد فی علوم الحدیث، الطبعة الثالثة، دارالفکر، دمشق - بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق. / ۱۹۹۲ م.
- عسکری، سیدمرتضی: «تحریف ناپذیری قرآن»، کیهان اندیشه، شماره ۲۸، بهمن و اسفند ۱۳۶۸ خورشیدی، صص ۴۱-۴۷.
- فیاض، علی اکبر: تاریخ اسلام، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۷ هـ ش.
- مدیر شانہ چی، کاظم: علم الحدیث. ۱ ج، چاپ سوم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ هـ ش.
- معرفت، محمد هادی: تاریخ قرآن، چاپ اول، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، تهران، ۱۳۷۵ هـ ش.
- _____: التمهید فی علوم القرآن، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم، بی تا.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ پنجم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ هـ ش.